



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

بحث در اوراق قرضه بود که ۴ صورت برای این مسأله فرض شد، که از این چهار وجه، یکی مربوط به این بود که خود این اوراق، دارای ارزش و اعتبار مالی عقلانی است (صورت چهارم) و لذا حکم خرید و فروش آن در بازار اولیه و بازار ثانویه واضح است، که بحث آن نیز گذشت و گفته شد که اشکالی ندارند.

مباحث مربوط به عرضه اولیه و بازار اولیه، در مورد همه صورت ها، من جمله سه صورت دیگر (قرض باشند، بیع نسبه باشند، بیع سلم باشند) مطرح شد و بحث از مشروعیت و عدم مشروعیت این صور گفته شد.

بر فرض که این صور نیز مشروع باشند و عرضه اولیه اوراق قرضه بنابراین صور، اشکالی نداشته باشد، باید بحث کنیم که خرید و فروش این اوراق بنابراین تفاسیر، در بازار ثانویه مشروع است یا خیر؟

البته بحث ما در حال حاضر در مورد معامله نقدی این اوراق در بازار ثانویه است، تا اشکال بیع دین به دین لازم نیاید. مثلاً آیا شخصی که قرض داده است و اوراق قرضه در دست اوست، مشروع است که این اوراق قرضه را در بازار ثانویه به کسانی دیگر بفروشد؟ (فعلاً بحث از اصل معامله اوراق قرضه در بازار ثانویه است و در این جهت بحث نمی کنیم که با چه قیمتی می فروشد، کمتر یا بیشتر یا مساوی)

همین طور در بیع سلف: کسی که دارای اوراق قرضه است، در واقع سلف خریده است، آیا می تواند قبل از رسیدن اجل سلف، طلبی را که به عنوان سلف، طلب دارد را بفروشد؟

همچنین در بیع نسبه: شخصی که دارای اوراق قرضه است، به صورت نسبه پولش را فروخته است، حال باید بحث کنیم که آیا می تواند قبل از رسیدن زمان پرداخت ثمن، آن ثمن را در بازار ثانویه بفروشد و اوراق را تحویل شخص دیگری بدهد؟ تقریباً احکام این صور شبیه هم است، هر چند ممکن است خصوصیات در بحث سلم باشد، فلذا در ابتدا به صورت عام و فراگیر بحث این سه صورت را مطرح می کنیم:

دلیل اول بر جواز بیع اوراق قرضه در بازار ثانویه بنابر صور اول، سوم و چهارم

ممکن است کسی بگوید که این معاملات اشکال ندارد، زیرا که شخصی که اوراق قرضه را در دست دارد، یعنی مالی را از شرکت یا دولت یا... طلب دارد، حال این مالی را که طلب دارد، می تواند به هر فردی بفروشد؛ این معامله مشمول عمومات و اطلاقات «أوفوا بالعقود» و «حل الله البيع» و «تجارتاً عن تراض» می باشد فلذا این معاملات صحیح هستند و مطلقاً اشکالی ندارند چه به قیمت مساوی بفروشد و چه به قیمت بیشتر یا کمتر بفروشد.

ولی در مقابل این دلیل، شبهات و اشکالاتی به عنوان ادله بطلان این معاملات وجود دارد، که به بررسی آن ها می پردازیم.

ادله بطلان بیع اوراق قرضه در بازار ثانویه بنابر صور اول، سوم و چهارم

دلیل اول

دلیل اولی که برای بطلان این معاملات آورده شده است که در واقع مخصص اطلاقات و عمومات صحت معاملات می باشد، عبارت است از:



یکی از شرایط صحت معامله، قدرت بر تسلیم و اقباض و تحویل دادن کالا (مبیع) است، فلذا اگر شخصی کالایی را بفروشد که قدرت بر تحویل آن نداشته باشد، نمی توان در این موارد حکم به صحت معامله کرد، بلکه معامله باطل است و مشروعیت ندارد. این اشکال در کلمات فقها با تعبیر «بیع ما لم یقبض» مطرح شده است. در اینجا نیز چون قبل از سر رسید، شخص دارد معامله می کند، و می خواهد طلبی که از دولت یا شرکت دارد را بفروشد (چه قرض داده باشد، چه به صورت سلف خریده باشد و چه به صورت نسیه فروخته باشد) پس قدرت بر تحویل مبیع ندارد، در حالی که یکی از شرایط صحت معامله، قدرت بر تسلیم مبیع داشتن است، فلذا معامله باطل است.

پاسخ

اولاً: همان طور که قبلاً نیز گفته شد، آن شرطی که در صحت بیع گفته شده است، قدرت بر تسلیم مبیع در زمانی است که باید مبیع را تحویل دهد نه این که در زمان انعقاد عقد نیز باید شخص قادر بر تسلیم مبیع باشد، فلذا شخصی که سلف می فروشد، ملاک این است که در زمان سر رسید سلف، قدرت بر تسلیم داشته باشد، در ما نحن فیه نیز شخصی که اوراق قرضه را می فروشد (که در واقع طلب خود را می فروشد) در سر رسید، قدرت بر تسلیم دارد، یعنی در سر رسید که مثلاً سال دیگر است، پول را از شرکت یا دولت تحویل می گیرد و به شخصی که اوراق را به او فروخته است، تحویل می دهد. پس هر چند تحویل مبیع در زمان انعقاد عقد، مقدور نیست، ولی این مطلب خللی به صحت عقد وارد نمی کند.

ثانیاً: «تحویل کلّ شیء بحسبه» در این جا، پولی که به عنوان سلف از دولت خریده شده است و آن پول را طلب دارد و یا پولی که به دولت به صورت نسیه فروخته است و هنوز ثمن آن را دریافت نکرده است و آن را طلب دارد و یا اینکه به دولت قرض داده است و از او طلب دارد؛ در هر صورت از دولت یا شرکت پولی را طلب دارد - یا به عنوان قرض، یا به عنوان سلف یا به عنوان نسیه - وقتی شخص طلبکار این طلب خود را می فروشد، هر چند در حال حاضر پولی در دست ندارد و قرار است سال دیگر به او تحویل داده شود، ولی در حال حاضر طلب و دینی خود که از دولت طلبکار است، می فروشد، که در واقع حقیقت این بیع، این است که تا الان این شخص طلبکار بوده است، از حالا به بعد، شخص خریدار طلبکار می شود و او مالک شده است و تحویل مبیع در این جا، به همین صورت است، یعنی همین که دیگر شخص اول، طلبکار نیست و شخص خریدار طلبکار شده است، در واقع مبیع را تحویل گرفته است زیرا که مبیع چیزی جز طلب نبوده است. لکن این پاسخ محل تأمل است.

نکته: برخی ادعا کرده اند که تحویل در این معاملات، همان اوراق و رسیدهایی است که در زمان بیع، مبادله می شود، لکن این مطلب صحیح نیست، زیرا همان طور که در توضیح این صور گذشت، این اوراق صرفاً معرّف برای معامله دیگری هستند، و در واقع این اوراق قرضه، سند طلب هستند نه مبیع و در این معاملاتی که در بازار ثانویه انجام می شود، این سندها فروخته نمی شود بلکه همان «طلب» فروخته می شود.

دلیل دوم

ممکن است ادعا شود که «اجماع بر بطلان بیع دین قبل از قبض» داریم بخصوص در باب سلم و سلف، که ادعای اجماع شده است که قبل از رسیدن زمان تحویل، بیع آن جایز نیست.



پاسخ

اولاً تحصیل چنین اجماعی مخصوصاً برای متأخرین مثل صاحب مفتاح الکرامه و حتی نسبت به فقهای قبل از ایشان، با توجه به عدم دسترسی به کتب همه فقهای گذشته، خیلی خیلی بعید و مشکل است. و اگر هم کسی ادعای اجماع کند، علی الظاهر بعید نیست که ادعای اجماع حدسی باشد یعنی بخشی از کتب و فتاوا را دیده است و لذا یقین یا اطمینان پیدا کرده است که سایر فقها نیز چنین بوده اند، که این اجماع حدسی است و نقل آن نیز نقل یک خبر حدسی است که به طریق اولی حجیت ندارد. (گرچه حدس برای خود او حجت است ولی برای ما حجت نیست).

ثانیاً این اجماع بر فرض اینکه وجود داشته باشد، مدرکی است و یا حداقل این است که محتمل المدرک است و ممکن است مدرک آن همان دلیل قبلی باشد که قدرت بر تحویل، شرط صحت بیع است و در این موارد قدرت بر تسلیم ندارد و یا اینکه مستند این فتوا، عدم وجود دلیل برای صحت این معامله و تمسک به اصله الفساد باشد (استصحاب عدم خروج از ملک جاری کرده باشند)؛ و لذا چون احتمال دارد که مدرک مجمعی این موارد باشد، احراز نمی شود که این اجماع، اجماع تبعیدی محض بوده است.

ثالثاً گر چه در مورد حجیت اجماع منقول بین اصولیین اختلاف نظر وجود دارد ولی علی التحقیق حجت نیست، زیرا که حجیت اجماع فی نفسه نیست بلکه اجماعی که از فتاوی فقها به دست می آید، از این باب که از به دست آوردن فتاوی فقها کشف می شود که حکم شرعی نیز همین بوده است یعنی از باب ملازمه، برای محصل اجماع، قطع به حکم شرعی ایجاد می شود، زیرا که نوع فقها، عادل و با تقوا بوده اند و بدون دلیل فتوا نمی داده اند، پس مشخص می شود که دلیل محکمی - یا دلیل سینه به سینه منتقل شده است یا اینکه روایت معتبری وجود داشته است - برای این فتوا داشته اند که همگی یک فتوای واحد داده اند؛ این تلازم در جایی است که شخص خودش، تحصیل اجماع کرده باشد ولی اگر خبری منقول شد، یعنی شخصی نقل کرد - خبر داد - که فلان مسأله اجماعی است، از یک خبر، قطع حاصل نمی شود و نهایتاً اگر خبر دهنده از اجماع بسیار معتمد متبوع باشد مثل شیخ طوسی، برای ما ظنّ به وجود اجماع بر فلان مسأله ایجاد می شود و ظنّ به وجود اجماع، ملازم با ظنّ به حکم شرعی است نه با علم به حکم شرعی. فلذا دیگر حجیت ندارد. «إِنَّ الظن لا یغنی من الحق شیئاً».

دلیل سوم

این معامله در بازار ثانویه، اگر بیع مساوی باشد یعنی طلب خود را به همان مقدار بفروشد، اشکالی ندارد و مشمول اطلاقات و عموماً باب معاملات است ولی اگر طلب خود را به زیاده یا نقصان بفروشد، بیع ربوی می شود زیرا که مبیع ما پول است و در محل بحث شخصی مثلاً ۱۰۰۰ تومان طلب دارد و می خواهد ۱۰۰۰ تومان خود را به ۱۲۰۰ تومان یا به ۸۰۰ تومان بفروشد، که در هر دو صورت بیع مع الزیاده رخ داده است و ربوی است (با این فرق که در یک مورد فروشنده ربا می گیرد و در یک مورد خریدار ربا می گیرد). ربا نیز حرام و باطل است فلذا این بیع باطل است.

پاسخ

همانطور که قبلاً نیز گفته شد، بیع ربوی در غیر مکیل و موزون اشکالی ندارد - در این زمینه هم فتاوی فقها و روایات متعدد وجود دارد - و حتی اگر در عرضه اولیه قائل شدیم که ماهیت آن قرض است، ولی در بازار ثانویه قطعاً بیع است فلذا بیع ربوی در غیر مکیل و موزون، اشکالی ندارد.

و در اینجا نیز می خواهد قرض خود را بفروشد یعنی طلب که همان پول است را بفروشد و از طرفی پول، مکیل و موزون نیست، فلذا بیع ربوی آن نیز اشکال ندارد، تا جایی که برخی فقها تصریح کرده اند که بیع ربوی پول، اشکالی ندارد، البته برخی



فرموده‌اند که نباید بیع ربوی پول، از باب حيله شرعی باشد که بحث آن گذشت.

پس اگر از باب حيله شرعی نباشد، این معامله در بازار ثانویه، از جهت بیع ربوی بودن اشکالی ندارد.

نتیجه:

بنابراین اطلاقات و عمومات مربوط به صحت معاملات، به قوت خود باقی هستند و مخصصی و مقیدی برای اخراج بیع اوراق قرضه در بازار ثانویه، از تحت ادله صحت بیع، نداریم.

چه بسا کسی ادعا کند که علاوه بر عمومات و اطلاقات صحت معاملات، ادله خاصی دیگری نیز داریم که دال بر صحت بیع ما لم یقبض می باشد و اطلاقش شامل محل بحث ما نیز می‌شود، بنابراین دلیل دوم بر جواز بیع اوراق قرضه در بازار ثانویه بنابر صورت اول، سوم و چهارم، عبارت است از:

دلیل دوم بر جواز بیع اوراق قرضه در بازار ثانویه بنابر صورت اول، سوم و چهارم

اطلاق روایاتی که دلالت بر صحت «بیع ما لم یقبض» می‌کنند، شامل محل بحث - بیع دین - نیز می‌شود، آن روایات عبارت

اند از:

روایت اول

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ صَفْوَانَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ حَازِمٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا اشْتَرَيْتَ مَتَاعًا فِيهِ كَيْلٌ أَوْ وَزْنٌ فَلَا تَبِعْهُ حَتَّى تَقْبِضَهُ إِلَّا أَنْ تُؤَلِّيَهُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِ كَيْلٌ وَلَا وَزْنٌ فَبِعْهُ.^۱

این روایت صحیح است.

امام صادق علیه السلام: وقتی که کالایی را می‌خرید، اگر آن کالا، مکیل و موزون باشد، آن را نفروشید تا اینکه قبضش کنید (قبل از قبض آن کالا را نفروش) مگر اینکه از باب بیع تولیه باشد {همانطور که قبلاً گفته شده است «تُولِيَهُ» یعنی به همان قیمت که خریده‌اید، به همان قیمت بفروشید و قیمت را کم و زیاد نکنید؛ هر چند برخی ادعا کرده‌اند که معنای «تُولِيَهُ» عبارت است از اینکه: مگر اینکه مشتری را وکیل کنید «تَوَكَّلَ الْمَشْتَرِي لِلْقَبْضِ»، در هر صورت این قسمت مورد بحث ما نیست} مگر اینکه در چیزی که خریده شده است کیل و وزن نباشد، پس بفروش آن را مطلقاً. یعنی اگر مبیع مکیل و موزون نبود، می‌توانی آن را قبل از قبض، چه به صورت تولیه و چه به همراه زیاده یا نقیصه بفروشید.

در ما نحن فیه نیز کالایی که فروخته می‌شود، «طلب» است که غیر مکیل و موزون است فلذا می‌تواند قبل از قبض به قیمت مساوی یا زیاده و نقیصه آن را بفروشد و اشکالی ندارد.

همچنین روایت از این جهت نیز اطلاق دارد که کالایی غیر مکیل و موزون که فروخته می‌شود، چه جزئی و شخصی باشد و چه کلی فی الذمه باشد و از این جهت فرقی ندارد. فلذا شامل بحث ما می‌شود که مبیع، «پولی است که شخص طلب دارد».

^۱. وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۸.



روایت دوم

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ أَبَانَ بْنِ مَنصُورٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنْ رَجُلٍ اشْتَرَى بَيْعًا لَيْسَ فِيهِ كَيْلٌ وَ لَا وَزْنَ أَلَهُ أَنْ يَبِيعَهُ مُرَابِحَةً قَبْلَ أَنْ يَقْبِضَهُ وَ يَأْخُذَ رِبْحَهُ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ مَا لَمْ يَكُنْ كَيْلٌ وَ لَا وَزْنَ فَإِنْ هُوَ قَبِضَهُ فَهُوَ أَبْرَأُ لِنَفْسِهِ.

وَ رَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنِ أَبَانَ بْنِ مَثَلَهُ^۱.

منصور بن حازم سوال کرده است که شخصی مبیعی را خریده است که آن مبیع مکیل و موزون نیست، آیا می تواند قبل از اینکه آن کالا را قبض کند، آن کالا را به صورت مرابحه ای بفروشد و سود آن را هم بگیرد؟ حضرت فرمودند: در صورتی که مبیع مکیل و موزون نباشد، اشکالی ندارد؛ البته اگر ابتدا قبض کند و سپس بفروشد، بهتر است.

ولذا بیع طلب، قبل از قبض اشکالی ندارد.

البته مورد این روایات، مبیع است ولی می توان با الغای خصوصیت شامل مواردی هم بشود که ثمن معامله ی دیگری را می خواهند بفروشند (مثل اینکه با دولت معامله نسبه پول انجام داده است، ولذا ثمن را از دولت طلب دارد، و الان می خواهد ثمن آن معامله را به کسی دیگر بفروشد) و همچنین با الغای خصوصیت شامل فرضی که به دولت قرض داده است و الان طلبکار است، نیز می شود (یعنی هرچند بیع انجام نداده است ولی می گوییم بیع، خصوصیت ندارد و در اینجا هم که قرض داده است ولی هنوز طلب خود را نگرفته است، مشمول روایت است) ولذا می خواهد طلب خود را بفروشد.

بنابراین اطلاق این روایات شامل عین خارجی و کلی فی الذمه می شود و با کمک الغای خصوصیت شامل هر سه احتمال در اوراق قرضه (چه بیع نسبه و چه بیع سلم و چه قرض) می شود.

فلذا این روایات نیز دلیل بر ادعا می شوند.

لکن برای این تقریبی که برای روایات ذکر شد، دو اشکال مطرح است:

اشکال اول

در دلیل بیان شد که روایت نسبت به این که مبیع، عین خارجی باشد یا کلی فی الذمه باشد، اطلاق دارد؛ ولی این ادعا محل بحث است زیرا که مشخص نیست که روایت از این جهت در مقام بیان باشد، زیرا که روایت در مقام تفصیل بین مکیل و موزون و غیرمکیل و موزون است، در صورتی که به شرطی می توان به این روایت تمسک کرد، که ادعا شود که روایت علاوه بر بیان تفصیل بین مکیل و موزون بودن و نبودن، در مقام بیان اینکه بین عین خارجی و کلی و فی الذمه (اشتری بیعاً، اشتری متاعاً)، تفاوتی وجود ندارد، می باشد، در این صورت می توان به روایت برای مدعی تمسک کرد؛ ولی در غیر این صورت نمی توان به این روایات تمسک کرد.

^۱ (۵) - الفقیه ۳ - ۲۱۷ - ۳۸۰۴.

^۲ وسائل الشیعة؛ ج ۱۸؛ ص ۶۹.

اشکال دوم

روایات در مورد مبیع است (اشتری متاعاً، اشتری بیعاً: که هر دو در مورد مبیع می‌باشند) ولذا شخصی که می‌خواهد، مبیع را بفروشد، این کار او اشکالی ندارد؛ ولی در ما نحن فیه نمی‌خواهد مبیع (متاعی که قبلاً خریده است) را بفروشد، بلکه ثمن را می‌فروشد (بنا بر فرض اینکه در ابتدا بیع نسیه رخ داده است) و یا اینکه قرض و طلب را می‌فروشد (بنابر فرض اینکه در ابتدا قرض داده است)، و با توجه به اینکه روایت اطلاق ندارد و شامل طلب و یا ثمن، نمی‌شود، پس نمی‌توان برای مدعای یاد شده، به این روایات تمسک کرد و این دلیل اخص از مدعا است و حداکثر با قبول این روایات، در فرضی که اوراق قرضه به صورت سلف باشند، می‌توان بر اساس این دلیل، آن‌ها را در بازار ثانویه معامله کرد یعنی شخصی که خریدار اوراق قرضه است، در صورتی که پول را به صورت سلف از شرکت خریده باشد، با توجه به اینکه الان مبیع را طلبکار است، می‌تواند مبیع را در بازار ثانویه بفروشد. ولذا این دلیل تنها، صورت سوم را تصحیح می‌کند و مصحح صورت اول و چهارم نمی‌باشد، مگر اینکه کسی با «الغای خصوصیت» از مبیع، بتواند دلیل را تعمیم داد و شامل صورت اول و چهارم شود.

اشکال سوم

ممکن است ادعا شود که این روایات شامل، پول نمی‌شود مخصوصاً روایت اول که گفته شد «اذا اشتریت متاعاً» زیرا که اطلاق متاع، بر پول بعید است و واژه «متاع» از پول منصرف است، هر چند که متاع در معنای لغوی شامل هر چیزی می‌شود که برای زندگی استفاده می‌شود، و «پول» هم از جهت لغوی، انسان‌ها از آن متمتع می‌شوند فلذا متاع است ولیکن لفظ «متاع» از نظر عرفی، منصرف به اجناس و کالاها می‌باشد و به پولی که با آن کالا و اجناس خریداری می‌شود، متاع اطلاق نمی‌شود. فلذا از آن جایی که در روایت آمده است «اذا اشتریت متاعاً» این روایات شامل فرضی که مبیع، پول باشد، نمی‌شود.

پاسخ

به فرض اینکه این اشکال وارد باشد، تنها نسبت به روایت اول، این اشکال وارد است ولی نسبت به روایت دوم، این اشکال وارد نیست، زیرا که در آن لفظ «متاع» نیامده است بلکه از تعبیر «اشتری بیعاً» استفاده شده است، که مقصود از «بیع»، مبیع است و شامل پول هم می‌شود و از این جهت اطلاق دارد که پول باشد یا کالای دیگر. و امام علیه السلام نیز استفعال نکردند که مبیع پول بوده است یا غیر پول، پس روایت اطلاق دارد و شامل، پول نیز می‌شود.

نتیجه:

با توجه به مطالبی که گفته شد، معامله اوراق قرضه در بازار ثانویه اشکالی ندارد. لکن یک اشکال باقی می‌ماند:

اشکال به صحت معامله اوراق قرضه در بازار ثانویه

این اشکال را قبلاً نیز مطرح شد، لکن برای تکمیل بحث، مجدداً مطرح می‌شود: در فرضی که در بازار ثانویه، اوراق قرضه به قیمت کمتر فروخته شود (مثلاً شخصی اوراق قرضه را از شرکتی خریده است و الان از آن شرکت ۱۰۰۰ تومان طلب دارد و سپس آن ورقه را در بازار ثانویه، به قیمت ۸۰۰ تومان می‌فروشد، در این فرض، بحث می‌شود که اولاً آیا این بیع صحیح است یا خیر؟ و ثانیاً بنابر فرض صحت بیع، آیا این شخص خریدار دوم، در زمان سر رسید می‌تواند



تمام مبلغ ۱۰۰۰ تومان را از شرکت بگیرد یا اینکه تنها می تواند مقداری که پول داده است (در مثال ما ۸۰۰ تومان) را از دولت بگیرد؟

برای پاسخ این سوال، دو روایت ذکر شده است، که هر دو را محمد بن فضیل نقل کرده است، با این تفاوت که یکی را بدون واسطه از امام رضا (علیه السلام) نقل کرده است و دیگری را با واسطه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى وَ غَيْرِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ قَالَ: قُلْتُ لِلرِّضَا ع رَجُلٌ اشْتَرَى دِينَارًا عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ دَهَبَ إِلَى صَاحِبِ الدَّيْنِ فَقَالَ لَهُ ادْفَعْ^۱ مَا لِفُلَانٍ عَلَيْكَ فَقَدْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ قَالَ يَدْفَعُ إِلَيْهِ قِيمَةً مَا دَفَعَ إِلَى صَاحِبِ الدَّيْنِ وَ بَرِيَ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَالُ مِنْ جَمِيعِ مَا بَقِيَ عَلَيْهِ^۲.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ^۳.

راوی از امام رضا علیه السلام می پرسد که مردی دین را از طلبکار خرید و سپس به سراغ بدهکار رفت و اعلام کرد که بدهی ای که نسبت به فلان شخص داشته ای، من خریده ام پس بدهی ای که برای فلانی به گردن تو بوده است، به من پرداخت کن. امام (علیه السلام): بدهکار قیمتی و معادل همان پولی که خریدار به طلبکار داده است، به این شخص خریدار پرداخت کند (در بحث ما که اوراق قرضه را ۸۰۰ تومان، فروخته است، دولت نیز باید همان ۸۰۰ تومان را به خریدار ثانوی بدهد). و از بقیه بدهی تبرئه می شود (و دولت دیگر بدهی ای نسبت به صاحب فعلی ورقه قرضه ندارد، در صورتی که اگر خود شخص اول که ورقه را در عرضه اولیه خریده بود، باقی مانده بود، دولت باید به او ۱۰۰۰ تومان پرداخت می کرد).

روایت دوم نیز شبیه همین روایت است، البته کمی اجمال دارد:

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ أَبِي حَمْرَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع عَنْ رَجُلٍ كَانَ لَهُ عَلَى رَجُلٍ دَيْنٌ فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَاشْتَرَاهُ مِنْهُ بَعْرَضٍ ثُمَّ انْطَلَقَ إِلَى الَّذِي عَلَيْهِ الدَّيْنُ فَقَالَ لَهُ أَعْطِنِي مَا لِفُلَانٍ عَلَيْكَ فَإِنِّي قَدْ اشْتَرَيْتَهُ مِنْهُ كَيْفَ يَكُونُ الْقَضَاءُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ع يَرُدُّ الرَّجُلُ الَّذِي عَلَيْهِ الدَّيْنُ مَالَهُ الَّذِي اشْتَرَى بِهِ مِنَ الرَّجُلِ الَّذِي لَهُ الدَّيْنُ.

وَ رَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى مِثْلَهُ^۴.

در این روایت نیز همان سوال تکرار شده است و امام علیه السلام همان پاسخ را داده اند، با این تفاوت که در این روایت در

۱ (۲) - في التهذيب زيادة إلي (هامش المخطوط) و كذلك الكافي.

۲. وسائل الشيعة، ج ۱۸، ص: ۳۴۸.

۳ (۳) - التهذيب ۶ - ۱۹۱ - ۴۱۰.

۴ (۶) - في نسخة اشتراه (هامش المخطوط).

۵ (۷) - التهذيب ۶ - ۱۸۹ - ۴۰۱.

۶. وسائل الشيعة؛ ج ۱۸؛ ص ۳۴۷.



مورد تعبیر « مَالُهُ الَّذِي اشْتَرَى بِهِ » اختلاف شده است که مقصود چیست؟ آیا مقصود این است که همان مقداری که خریدار دوم خریده است، پرداخت کند (مالی که به وسیله آن خریده است، را پرداخت کند) یا این که به همان مقدار بدهی، پول را بدهد؟ از این جهت در این روایت اجمال وجود دارد ولی چون روایت اول، اجمال نداشت، قرینه می شود که اجمال در این روایت نیز واضح شود ولذا مقصود این است که:

آن پولی که به وسیله آن پول، خریدار دوم دین و بدهی را خریده بود، بدهکار همان پول را به خریدار دوم می دهد. و بیش از آن را نیاز نیست که به او پرداخت کند.

فلذا بر اساس این دو روایت، در بازار ثانویه، اگر خریدار دوم، اوراق قرضه را به مقدار کمتری خریداری کند، ضرر می کند یعنی فقط پول خودش را به او می دهند و بیش از آن چیزی به او پرداخت نمی شود و باقیمانده پول، برای دولت یا شرکت منتشر کننده اوراق باقی می ماند.

پاسخ اول

فقها فرموده اند که این روایات مخالف قواعد فقهیه می باشد، زیرا که نمی شود که شخصی کالایی را خریده است و مالک شده است، لکن سود و عوائد آن کالا در جیب بدهکار برود، زیرا که اگر می خواست طلب خود را به صاحب اولیه، پرداخت کند مثلاً ۱۰۰۰ تومان پرداخت می کرد ولی الان که شخصی بدهی را به قیمت ۸۰۰ تومان خریده است، بدهکار به او ۸۰۰ تومان پرداخت میکند و ۲۰۰ تومان باقی مانده به نفع خودش می شود!

اشکال

این مطلب از مسلمات نیست و اشکالی ندارد که شارع در این مورد تعبداً فرموده باشد؛ اگر این روایت مستقیماً از امام علیه السلام، صادر شده باشد و به گوش این فقها رسیده باشد، آیا می گویند که این مطلب برخلاف قواعد فقهیه است؟! در باب معاملات موارد متعددی داریم که اهل بیت قیودی را مطرح کرده اند، در اینجا نیز این قید را تعبداً بیان فرموده اند، هر چند سرّ آن را ما ندانیم^۱.

پاسخ دوم

سند این روایت مخدوش است، یعنی محمد بن فضیل مردد بین برخی افراد است که بعضی از آن ها ثقه نیستند یا ضعیف هستند ولذا از این جهت نمی توان به این روایت عمل کنیم. بحث تفصیلی مربوط به سند این روایت را قبلاً گفته ایم.

نتیجه

علی الظاهر در بحث اوراق قرضه، به هر کدام از احتمالات چهارگانه (چه مال باشد و چه معرّف قرض یا بیع سلم بیع نسبه

^۱ مقرر: همانند تعبدی در حرمت ربای معاملی در مکمل و موزون، که سرّ آن برای ما واضح نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

درس: فقه بورس و اوراق بهادار

موضوع: اوراق بهادار مالی

استاد: علی عندلیبی حفظه الله

جلسه: ۵

تاریخ: ۱۴۰۰/۰۸/۰۴



باشد)، طبق ادله عرضه اولیه آن مشروع و بدون اشکال است و عرضه ثانویه آن نیز با توجه به ادله، علی الظاهر اشکالی ندارد و مشروع است و مشمول اطلاعات و عمومات صحت معاملات است. لکن دست ما از حکم واقعی بسته است و آنچه که بیان می کنیم مقتضای ادله است.

بحث اوراق قرضه به اتمام رسید.